**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: استصحاب**

**14010817**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

**شاگرد:** استصحاب فرد مردد اینجا نتیجه‌اش با عدم تردید یکی می‌شود چون حالت سابقۀ روی فرد مردد ما عدمی است دیگر. قبلاً موت در زمان کفر نبود، الآن هم می‌گوییم نیست، نتیجه‌اش با همان

**استاد:** حالا از یک فرد مرددی اینجا ببینیم حالا این ببینیم نتیجه‌اش چی می‌شود. بحث سر این بود که آیا در استصحاب. حالا آن را بعد صحبت می‌کنیم.

در استصحاب فرد مردد بحث این بود که آیا استصحاب عدم فرد طویل به علاوۀ وجدانیت عدم وجود فرد قصیر در زمان دوم این حکومت دارد بر استصحاب فرد مردد؟ یا حکومت ندارد، این مورد بحث بود. ما عرض می‌کردیم یک سری مشکلاتی اینجا هست، یک مشکلات صغروی بود و یک مشکلات کبروی. یکی از مشکلات کبروی این هست که آیا ما تسبب در بین استصحاب عدم فرد طویل و فرد مردد اصلاً تسبب هست یا نه، بحث صغروی این بود، بحث کبروی‌اش این بود که اگر تسبب باشد این تسبب عقلی است نه شرعی و اصل سببی در صورتی بر اصل مسببی مقدم است که تسبب شرعی باشد. اینها را صحبت کردیم.

یک نکتۀ سومی اینجا مطرح هست که آیا در تقدیم اصل سببی بر اصل مسببی، تسبب در شک کفایت می‌کند؟ یا باید تسبب در مشکوک باشد. ببینید در مثال معروف اصل سببی و مسببی که من با آب مستصحب الطهارة لباس مستصحب النجاسة را می‌شویم طهارت آب سبب زوال نجاست لباس است. یعنی آن مشکوک ما که طهارت آب هست نسبت به مشکوک در استصحاب نجاست جنبۀ علّی و معلولی دارد. در آنجا روشن است، یعنی آن فرد روشنی که ما در استصحاب سببی و مسببی، اصل سببی را بر اصل مسببی مقدم می‌داریم حالا در جایی که تسبب شرعی باشد قدر مسلّمش جایی هست که مسبب معلول، یعنی آن، مشکوک در اصل مسببی معلول در اصل سببی است. ولی ما نحن فیه اینجور نیست. ما نحن فیه فرد طویل با آن فرد مردد یکی هستند. علّی و معلولیتی در کار نیست. این فرد مردد در عالم ذهن و تردد ذهنی مردد است و الا واقعیت خارجی‌اش یکی است. ما از همۀ آن اشکالات صغروی و اشکالات کبروی از جهت اوّل هم رفع ید کنیم فوقش این است که یک فرد خارجی داریم، این فرد خارجی از ناحیۀ عنوان تفصیلی یک شکل هست، از ناحیۀ عنوان تردیدی شکل دیگری هست. می‌گویید شما شک در عنوان تردیدی ناشی از شک در عنوان‌های تفصیلی هست، خب حالا قبول کردیم. ولی شک در عنوان تردیدی ناشی از شک در عنوان تفصیلی است نه مشکوک ما. مشکوک ما آن واقعیت خارجیه است، واقعیت خارجیه به عنوان تردیدی با واقعیت خارجی عنوان تفصیلی یکی است. اینها تعدد درش ندارند. البته این شبهه در بحث استصحاب کلی هم ممکن است شخصی مطرح بکند ولی آنجا ممکن است شخصی پاسخ بدهد که عرفاً فرد علت کلی است. آن را مثلاً کسی ممکن است اینجوری جواب بدهد که همین مقدار که فرد عرفا علت کلی باشد کافی هست برای این که استصحاب فرد طویل نسبت به استصحاب عدم کلی، یعنی استصحاب بقای کلی حکومت داشته و مقدم باشد. ولی ما نحن فیه که اینجور نیست. بحث فرد مردد است. فرد مردد دیگر این بحث‌های چیز هم درش نیست. بنابراین داخل این بحث می‌شود که آیا حتماً باید تسبب در مشکوک باشد تا اصل سببی بر مسببی مقدم باشد؟ یا تسبب در شک هم کفایت می‌کند. در پاسخ این مطلب عرض می‌کنم این وابسته به وجه تقدیم اصل سببی بر اصل مسببی است. من در بحث به یک تناسبی در تعادل و تراجیح مفصل بحث تقدیم اصل سببی بر اصل مسببی را بحث کردم که به نظرم جلد پنجم اصول ما هم هست. خب همۀ وجوه که متعارف بوده در کلمات آقایان بحث کردیم و نپذیرفتیم. من ۳ تا مبنا را که این مبناهای نزدیک به هم هست که، یکی مبنایی که خود ما انتخاب کردیم که شبیه مبنای مرحوم حاج شیخ هست و مبنای مرحوم شهید صدر هم در همین فاز هست. من روی این سه تا مبنا بحث را پیش می‌برم. دیگر مبناهایی که درش باشد حالا آنها را دنبال نمی‌کنیم چون مبناها را ناتمام می‌دانیم. شهید صدر، از مبنای مرحوم حاج شیخ عرض می‌کنم. مرحوم حاج شیخ تعبیر می‌کند که در درر چون اصل سببی در رتبۀ تقدم رتبی دارد بر اصل مسببی، چون موضوع اصل سببی در رتبۀ مقدم هست بر اصل مسببی این تقدم رتبی منشأ تقدیم می‌شود. ما در آن بحث این را متعرض شدیم که ما این مطلب را قبول نداریم که تقدم رتبی عقلاً منشأ تقدیم هست. ولی عرفاً همینجور است. به نظر می‌رسد که عرف در جایی که اصل سببی و اصل مسببی. حالا این یک نکته را هم اوّل عرض بکنم. در تقدیم اصل سببی بر اصل مسببی یک بحثی هست در بین آقایان که آیا اصل سببی و مسببی که متوافقین باشند هم، اصل سببی بر اصل مسببی مقدم هست؟ حاج آقای ما، شهید صدر اینها قائل هستند نه. تقدیم اصل سببی بر اصل مسببی در جایی هست که اینها مضمون‌هایشان مخالف باشد و الا مضمون‌هایشان موافق باشد هم اصل سببی جاری می‌شود هم اصل مسببی. منشأ تقدیم این هست که عرف می‌خواهد تعارض اینها را حل کند و الا اگر تعارض و تنافی بین اینها نباشد هر دو جاری می‌شوند. یعنی نسبت به مورد مسبب در واقع ما از دو ناحیه دلیل داریم. یکی از ناحیۀ سبب، یکی از ناحیۀ خود مسبب. حاج آقا می‌فرمودند تعبیری که گاهی اوقات می‌گویند المنجّز لا یتنجّز ثانیا این غلط است، منجّز یعنی آن چیزی که دلیل بر حکم وجود دارد. یک شیء ممکن است دلیل‌های متعدد داشته باشد. این حکم هم از ناحیۀ علت، سبب دلیل برای او باشد، هم از ناحیۀ مسبب. فرض کنید که در این مثال اصالة الطهارة که گفتیم اگر آب قبلاً نجس بوده، استصحاب نجاست آب هست. استصحاب نجاست می‌گوید اگر با آن لباس را بشویید هنوز نجس است. استصحاب نجاست ثوب هم می‌گوید این لباس هنوز نجس است. یعنی ما دو تا دلیل بر نجاست ثوب داریم. یک دلیل از ناحیۀ استصحاب نجاست ماء، یک دلیل از ناحیۀ استصحاب نجاست ثوب. مانعی ندارد دو تا دلیل داشته باشیم. ما روی این مبنا داریم مشی می‌کنیم که ما در جایی که اصل سببی و اصل مسببی با همدیگر مخالف باشند ما می‌گوییم در جایی که اینها موافق باشند نه، هر دو جاری می‌شود و نفس تقدم رتبی منشأ نمی‌شود که به اصل سببی تنها اعتنا بشود، نه. ولی در مخالف عرف حالا که مفاد اینها را مخالف می‌بیند اوّل اصل سببی را، یعنی اصلی که در رتبۀ مقدم هست آن را ملاحظه می‌کند با ملاحظۀ اصل سببی دیگر می‌گوید نسبت به مسبب مورد نمانده. ما یقین به خلاف برای ما حاصل شده، شبیه یک اماره که وقتی اماره هست دیگر اصل عملی جاری نمی‌شود این هم می‌گوید تکلیف مورد روشن شده، وقتی تکلیف مورد روشن شد دیگر ما اصل مسببی را جاری نمی‌کنیم. خب این دو مبنا.

مبنای سوم مبنای شهید صدر هست. شهید صدر می‌فرمایند که عرف با مسامحۀ عرفی و سادگی عرفی ناقضیت را از مقام ثبوت به مقام اثبات سرایت می‌دهد. به این شکل، ایشان می‌گوید که ببینید همچنان که طهارت ماء ثبوتاً منشأ می‌شود که نجاست ثوب از بین برود، اثباتاً هم عرف همچین مطلبی را قائل بشود. یعنی وقتی ثبوتاً با بودن طهارت آب نجاست برطرف می‌شود عرف می‌گوید آن دلیلی که طهارت را اثبات می‌کند ولو اصل عملی باشد، این دلیل بر دلیلی که می‌گوید که این نجس است مقدم است، کأنّه مثبت ناقض ثبوتی مقدم است. چون ثبوتاً طهارت ماء، نجاست ثوب را از بین می‌برد عرف ناقضیت را از مقام ثبوت به مقام اثبات سرایت می‌دهد. البته ملازمۀ عقلیه وجود ندارد، ولی عرف کأنّ چون در مقام ثبوت ناقض هست در مقام اثبات هم آن را ناقض می‌بیند. این بیان شهید صدر با عرض مرحوم حاج شیخ و ما یک مشابهت‌هایی دارد. ولی یک تفاوت دارد که این تفاوت در همین بحث ما ظاهر می‌شود. ما بحثمان این هست که حکمی که بر یک موضوع بار می‌شود که اگر دو تا موضوع داشته باشیم، که این دو تا موضوع، موضوع‌هایش نسبت به همدیگر تقدم رتبی داشته باشند. حکم مربوط به موضوع اوّل بر حکم مربوط به موضوع دوم عرفاً مقدم است. ما دو تا شک اینجا داریم. اینها موضوع هستند بر حکم ظاهری. در ما نحن فیه مثلاً شک فرض این هست که شک در فرد مردد معلول شک در عناوین تفصیلیه است. حالا فرض بگذاریم که این شکلی است. شک در آن عناوین تفصیلیه موضوع بر استصحاب عدم هست، یا استصحاب و اینها هست. شک در فرد مردد هم موضوع در استصحاب است، فرض این است دیگر. ما می‌خواهیم بگوییم که حکمی که بر شک سببی بار می‌شود مقدم است بر حکمی که در شک مسببی بار می‌شود. این که یک شیء را سببی نسبت به ولو موضوع استصحاب، موضوع استصحاب طهارت و نجاست در آن مثال معروف تسبب در مشکوک است، ولی تسبب در مشکوک و تقدم رتبی در مشکوک نسبت به شک هم تقدم رتبی می‌آورد، دون العکس. یعنی چون مشکوک ما در مثال طهارت «ماء» و نجاست لباس، این مسبب یعنی نجاست لباس به وسیلۀ طهارت آب از بین می‌رود، طهارت آب در رتبۀ علت هست نسبت به نجاست ماء، شک در او هم عرفاً در رتبۀ مقدم در نظر گرفته می‌شود. یعنی شک یک موقعی شک ذاتاً علت هست شک در یک شیء نسبت به شک دیگری، یک موقعی چون مشکوکش در رتبۀ متقدم هست در نتیجه شک هم در رتبۀ متقدم قرار داده می‌شود. ما عرضمان این هست که عرفاً آن که ملاک هست این هست که موضوعی که در رتبۀ متقدم هست حکم او مقدم هست بر موضوعی که در رتبۀ متأخر هست. اینجا موضوع اصل عملی ما شک است. ولی این موضوع، این شک که موضوع هست گاهی اوقات ذاتاً در رتبۀ متقدم هست، چون شک در اصل مسببی ناشی از شک در اصل سببی است. گاهی اوقات چون مشکوکش در رتبۀ متقدم است عرفاً شکش هم در رتبۀ متقدم انگاشته می‌شود. ولی شهید صدر تعبیرش این نیست که حکمی که مربوط به موضوعی باشد که در رتبۀ متقدم باشد بر حکمی که مربوط به موضوع در رتبۀ متأخر مقدم است. این بحثش این نیست. بحث این هست که ناقضیت ثبوتی را عرف به ناقضیت اثباتی سرایت می‌دهد. اثبات مربوط به مشکوک است. یعنی دلیلی که در یک مورد مشکوک را متیقن می‌کند این بحث سر این است، ببینید ناقض طهارت ماء هست نسبت به نجاست لباس، ناقض ثبوتی. شهید صدر می‌گوید عرف دلیل مثبت طهارت ماء را ناقض دلیل مثبت نجاست ثوب می‌داند. این به مشکوک کار دارد. جایی که شکی در کار باشد شک دلیلی که این شک را، به نظر می‌رسد که بیان شهید صدر در مورد جایی که تسبب در مشکوک هست پیاده بشود. ولی جایی که تسبب در شک هست آنجا مثبت آن مشکوک که نیست. یعنی بین شک‌هایشان جایی که آن مشکوک‌های ما مثل هم هستند، مثلاً مثل ما نحن فیه. از دو دریچه می‌شود به این مشکوک نگاه کرد. یکی از دریچۀ عنوان تفصیلی، یکی از دریچۀ عنوان اجمالی. فرض کنید که را عرفا شک در عنوان تفصیلی را عرف رتبه‌اش را مقدم می‌داند که شک در عنوان اجمالی. ولی این باعث نمی‌شود که مشکوک ما جنبۀ ناقضیت پیدا کند. به نظرم در بیان شهید صدر باید تسبب در مشکوک باشد ولی در عرضی که ما داشتیم لازم نیست تسبب در مشکوک باشد. تسبب در شک برای تقدیم اصل سببی بر اصل مسببی کفایت می‌کند حالا چه تسبب در شک ناشی از این هست که شک، شک ذاتاً خودش معلول است یک تسبب در شک ناشی از تسبب در مشکوک باشد.

شاگرد: اگر کسی اوّل در معلول شک کند آن باعث بشود که ذاتاً آن علت بشود برای این که در سببش شک کند.

استاد: نه ما اشکال صغروی داریم. اینجا اصلاً مجرد این که اینها اینجور نیست که چیز معلول آن است، آن درست نیست.

شاگرد: نه، فرض کنید یک معلول باشد. اگر یک کسی اوّل در معلول شک کند بعد برود ذهنش سراغ علت، بعد علت شک کند ضابط شما اقتضا می‌کند که اصلاً مشکوک را کنار بگذاریم.

استاد: نه یکی که می‌خواهم، شک من مهم نیست، شک نوع مهم است. بحث این است که آیا نوعاً، اگر جوری باشد که نوع موارد اوّل عرف شک در یک شیء می‌کند بعد شک در او می‌کند. اگر اینجور باشد ضابطۀ ما می‌گوید در دومی را باید کنار گذاشت، درست است. یعنی عرف اوّل، این که ما می‌گوییم تقدم رتبی منشأ تقدیم است عرف اوّل به علت می‌پردازد اگر از ناحیۀ علت تکلیف معلوم روشن شد تازه می‌آید سراغ معلول. این بیان ما عرض کردم بیان ما لازمه‌اش این هست که تسبب در شک کفایت کند.

شاگرد: اگر تسبب در شک برعکس باشد نسبت به

استاد: یعنی معنایش این است که مسبب شک نیست دیگر.

شاگرد: اگر به خود شکاک نگاه کنیم اوّل شک در معلول شده

استاد: عرفاً نمی‌شود. عرفاً اینجور نمی‌شود. عرف متعارف، این مورد خاص مهم نیست، نوع موارد این شکلی است. این مورد خاص را. بحث سر این هست که طهارة ما و نجاست ثوب این نوع این موارد، چون آن علت هست نسبت به این اوّل علت را ملاحظه می‌کند بعد معلول را، بحث سر این است که متعارفاً وقتی دو تا شیء را می‌بیند اوّل توجه‌اش به علت می‌رود بعد. حالا یک مورد خاصی به خاطر خصوصیاتی به معلول توجه کند آن یک حرف دیگر است. ولی ادعا این هست که در متعارف موارد وقتی یک شیءای علت هست برای شیء دیگری حکم مربوط به علت یا حکم مربوط به شک به علت هم. حالا علت که می‌خواهیم بگوییم حکم مربوط به خود علت یا شک در علت را هم عرف آن را اوّل نگاه می‌کند. ادعا این است دیگر. حالا در یک مورد خاص بحث سر کلی قضیه هست و اینجاها مدار بر یک مورد شخصی اینها نیست. بنابراین نتیجۀ بحث این می‌شود که به نظر می‌رسد که این اشکال در اینجا وارد نیست. ما در مبنایی که داشتیم تسبب در شک را هم کافی می‌دانستیم. لازم نیست تسبب در مشکوک باشد. ولی در بیان شهید صدر به نظر می‌رسد که باید تسبب در مشکوک باشد تا بشود تقدیم اصل سببی بر اصل مسببی مقدم داشت. البته عمدۀ قضیه آن دو تا اشکال صغروی و مرحلۀ اوّل اشکال هست که آن اشکال صغروی مرحلۀ اوّل اشکال را که بحث این هست تسبب شرعی باید باشد و ما قبول داریم اینجا تسبب عقلی کفایت نمی‌کند. حالا اگر در جای دیگر تسبب عقلی کفایت بکند آن بحثش را عرض کردم ما نحن فیه تسبب عقلی کفایت نمی‌کند، باید تسبب شرعی باشد. بنابراین این اشکال به نظر می‌رسد که

شاگرد: ؟؟؟ چون بین کلی و فرد مردد فرق گذاشتید. فرمودید در فرد مردد شدت ملازمه هست، خفاء واسطه و شدت ملازمه. عرف نمی‌تواند قبول کند که فرد مردد بگوییم تعبداً هست ولی فرد طویل نیست. پس اینجا مستثنای تصمیم ؟؟؟

استاد: بله عیب ندارد. حالا می‌گوییم داخل در آن بحث‌هاست. یعنی آن اشکالاتی که آنجا هست آن اشکالات مهم‌تر است. اما اشکالات اساسی‌تر، ولی اصل قضیه این است که فرد مردد را معلول، نمی‌دانم رتبۀ مقدم قرار بدهیم نسبت به عناوین تفصیلی کی گفته؟ اصل قضیه این است ما نسبت به این شیء در دو جور می‌شود نگاه کرد. یکی به نحو تردیدی، یکی به نحو تفصیلی که فرد مردد شکمان، اینها به نظر می‌رسد درست نباشد. این بیان آقای شهیدی را بعد از ظهر ان شاء الله دوستان ملاحظه بفرمایند ادامۀ بحث‌هایی که وجود داشت ما سعی می‌کنیم ان شاء الله فردا بحث را تمام کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان